

## امنیتی کردن و غیر امنیتی کردن

نویسنده: اُلی ویور<sup>۱</sup>

ترجمه: مرادعلی صدوقی

در طی سال‌های میانی دهه ۱۹۸۰، محققان بارها به این نکته اشاره کردند که مفهوم امنیت به تناسب کثرت، فراوانی و قوتی که مورد استفاده قرار گرفته، چندان مورد تأمل و اندیشه قرار نگرفته است. اما، فقط در عرض چند سال بعد، تأملات مفهومی در خصوص مفهوم امنیت چنان شایع و متداول شد که بر دیگر بحث پیرامون امنیت یا مفهومی‌سازی دوباره آن را دشوار و پیچیده کرد. با این وجود، در این مقاله می‌خواهم دیدگاهی عملی در خصوص امنیت ارائه دهم و پیامدهای آن را بر حسب سه موضوع امنیتی مختلف مورد ارزیابی قرار دهم. البته، در اینجا، هدف اصلی ارائه بحث مفصلی درباره این رویکرد جدید نیست، بلکه تشریح تباین و تفاوت بین این دیدگاه و رویکردهای سنتی‌تر است (شرح مفصل‌تر رویکرد فوق‌الذکر را می‌توان در جای دیگری ملاحظه کرد).<sup>(۱)</sup>

در ابتدا، لازم می‌دانم نارضایتی خاص خود را از دو شیوه یا رویکرد پرداختن به مفهوم و موضوع امنیت به نام «رویکرد سنتی گسترش تدریجی» و «رویکرد رادیکال متداول» اظهار کنم. رویکرد سنتی گسترش تدریجی را می‌توان به صورت زیر تشریح کرد:

۱- پذیرش دو مفروضه اساسی گفتمان غالب امنیت:

اول: امنیت یک واقعیت عینی و مقدم بر زبان است (امنیت، چه برداشتی «ذهنی» باشد و

چه برداشتی «تینی»، بر حسب تهدید و ترس مورد سنجش قرار می‌گیرد).

<sup>۱</sup>. Ole Weaver

دوم: هرچه امنیت بیشتر باشد، بهتر و مطلوب‌تر است.

۲- امنیت، در حال حاضر نه تنها باید دربرگیرنده مسائل نظامی باشد، بلکه باید محیط زیست، رفاه، مهاجرت، آوارگان و غیره را نیز شامل شود.

بر اساس این رویکرد، معنای اصلی و هسته‌ای (سنتی) «امنیت» به عنوان معنایی غیر قابل جدل پذیرفته می‌شود، اما در عوض، بر حسب ضرورت، حوزه‌های بیشتری از زندگی اجتماعی به تدریج در حیطه امنیت تعریف می‌شوند و یا به اصطلاح «امنیتی» می‌شوند. لیکن لازم است این سؤال را مطرح کرد که آیا در تحلیل نهایی، درست و مفید است که مسائلی چون فرسایش زیست محیطی را بر حسب «امنیت» مورد بررسی قرار دهیم؟ قبل از هر چیز، علی‌رغم تمام تحولات چند ساله اخیر، امنیت همچون هر مفهوم دیگر با خود یک تاریخ و مجموعه‌ای از دلالت‌ها و معنای‌های ضمنی را حمل می‌کند که نمی‌تواند از آنها بگریزد. در قلب این مفهوم، ما هنوز پیوندها و ارتباط‌هایی با مسأله دفاع و دولت می‌بایم. در نتیجه، برخورد یا مواجهه با یک موضوع بر حسب امنیت، هنوز زنده‌کننده انگاره تهدید، دفاع و سپردن نقش مهمی به دولت در برخورد با آن است. از این لحاظ، نمی‌توان گفت که این رویکرد گامی مهم به جلو در حوزه امنیت (نظریه و عمل) است.

آیا نباید این رویه را متحول کرد؟ به جای پذیرش ضمنی معنای امنیت به عنوان معنایی معین و قطعی و سپس سعی در گستردن دامنه و حیطه آن، چرا نباید تلاش کنیم که با وارد شدن به معنی اصلی آن و از طریق آن، «خود» این مفهوم را مورد توجه و نشان قرار دهیم؟ لازم است که ما این سنت را تغییر دهیم. اما به واسطه جدی گرفتن آن، نه انتقاد از آن از خارج. من ابتدا امنیت را به عنوان یک «مفهوم» و یک «واژه» مورد بررسی قرار می‌دهم. سپس به بحث درباره امنیت به عنوان یک «کنش یا فعل کلامی» می‌پردازم. در قسمت سوم این مقاله، به تشریح و توصیف سه مورد «امنیتی کردن» و «غیرامنیتی کردن» می‌پردازم. سرانجام، این سؤال مطرح می‌شود که آیا این امکان برای ما وجود دارد که از «امنیت» به صورتی که به طور کلاسیک فهم و تعریف شده، استفاده نکنیم؟

### امنیت: مفهوم و واژه

در طی سال‌های دهه ۱۹۸۰، شاهد حرکتی عمومی در جهت گستراندن موضوعات یا دستور کارهای امنیت بودیم.<sup>(۳)</sup> یکی از رویکردهای مطرح در این راستا عبارت از کاهش تمرکز شدید روی امنیت «دولت» (امنیت ملی) و تمرکز وسیع‌تر یا بدیل روی امنیت «انسان‌ها»، چه به صورت

افراد و چه تجمع‌های بین‌المللی یا جهانی بود. امنیت افراد به طرق گوناگونی می‌تواند تحت تأثیر قرار بگیرد؛ در واقع، رفاه اقتصادی، نگرانی‌های زیست‌محیطی، هویت فرهنگی و حقوق سیاسی از موضوعات نظامی تناسب بیشتری در این رابطه دارند.

عمده‌ترین مشکل چنین رویکردی عبارت از تعیین مکان یا مرز توقف فرایند گستراندن<sup>۱</sup> حیطة مفهومی و عملیاتی امنیت است. به عبارت دیگر، در فرایند گستراندن حیطة دلالتی مفهوم و دستور کار امنیت، تا کجا باید پیش رفت و در کجا باید متوقف شد؟ زیرا، اگر این مرز مشخص نشود، مفهوم امنیت به مترادفی برای هر چیزی تبدیل می‌شود که از لحاظ سیاسی خوب و مطلوب پنداشته شود. در این صورت، چگونه می‌توانیم درک روشنی از ماهیت و سرشت خاص موضوعات «امنیتی» به شکلی که متمایز از دیگر مشکلات گریبان‌گیر وضعیت انسانی باشند، به دست آوریم؟ تا چه حدی می‌توانیم متدها و درس‌های برگرفته از مطالعات امنیتی را برای این «دستور کار» گسترانده شده به کار گیریم؟

جان گالتونگ و جین اُبرگ به صورت‌بندی یک مفهوم بدیل امنیت پرداخته‌اند که بر اساس چهار دسته اهداف مثبت مرتبط با نیازهای انسانی استوار است: بقاء، توسعه، آزادی و هویت. در داخل این چارچوب، امنیت عبارت از «سیاست دفاعی ترکیبی برای هر مقوله از این نیازها، [یعنی] کلیت تلاش‌های دفاعی کل سازمان اجتماعی - انسانی» است.<sup>(۳)</sup> نتیجه عبارت از یک برنامه کل‌نگر برای جامعه جهانی و توسعه، رفاه و دیگر مسائل آن می‌باشد. البته، این رویکردی کاملاً موجه، درست و مشروع است، لیکن آیا اصلاً تأثیری بر مناظره‌های امنیتی یا مناظره‌های پیرامون امنیت می‌گذارد؟ آیا این رویکرد می‌تواند جدال فوق‌را از بن‌بست خارج کند؟ مسلم این است که، بازیگران نظریه‌پردازان محوری در این حوزه چنین احساس نمی‌کنند که چارچوب فوق تأثیری بر آنها گذاشته یا اینکه آنها را به چالش طلبیده است. به علاوه، در مفهوم یا برداشت گالتونگ / اُبرگ، اساس یا خط مبنا عبارت از سطح فردی است. از این رو، امنیت به تمام اهداف دیگر ربط پیدا می‌کند، زیرا همه آنها از سطح فردی منشاء می‌گیرند: فرد نیازهای گوناگون و متعددی دارد و می‌تواند به وسیله تهدیدهایی که متوجه آن نیازهاست صدمه ببیند و این در واقع هر چیزی را به یک مشکل امنیتی بالقوه بدل می‌سازد. حداقل سه مشکل به هم مرتبط به تبع پدید می‌آید:

<sup>۱</sup>. broadening

اول: مفهوم امنیت شامل همه و هر چیز می‌شود و بدین صورت تهی از معنی و محتوا می‌گردد.

دوم: فقدان توجه به هسته کلاسیک معنا و دلالت امنیت، باعث می‌شود تا رویکرد گالتونگ / ابرگ به طور ناخواسته به بازتولید - و حتی گسترش - «امنیتی کردن» کمک کند.

سوم: فقدان تأثیرگذاری سیاسی بر «امنیت» به شکلی که به طور سنتی تعریف شده است. گستراندن حیطه ارجاعی یا معنایی مفهوم امنیت، یعنی اینکه بگوییم «امنیت نه تنها عبارت از دفاع نظامی دولت، بلکه همچنین عبارت از X و Y و Z» است، حامل نتیجه ناگوار گسترش قلمرو امنیت به طور بی‌پایان و تا مرز فراگیری کل موضوعات سیاسی و اجتماعی است. اما، این فقط یک تصادف ناگوار یا فقدان موتی و درک روشن نیست. مسأله یا مشکل این است که «امنیت فردی و امنیت بین‌المللی» به عنوان «مفهوم» وجود ندارد. امنیت ملی، یعنی امنیت دولت، نام یک مناظره مداوم، سنتی، دیرینه و یک دسته از کردارها با پراکتیک‌ها است. بدین صورت، این مفهوم یک مرجع نسبتاً رسماً یافته<sup>۱</sup> دارد. برعکس، «امنیت» هر کس یا هر چیز، ایده‌ای بسیار ناروشن و مبهم است.

از منظر غیردولتی، هیچ ادبیات، هیچ فلسفه و هیچ سنت «امنیت» وجود ندارد؛ این فقط می‌تواند یک ایده انتقادی باشد، که در مقابل مفهوم و پراکتیک‌های امنیت دولتی (ملی) قد علم کرده باشد و ادعای آن این باشد که تهدیدات و مراجع‌های دیگر نیز معتادار هستند. یک ایده انتزاعی «امنیت» واژه یا اصطلاحی غیرتحلیلی است که حامل رابطه ناچیزی با «مفهوم» امنیت، که امنیت دولت یا امنیت ملی بر آن دلالت دارد، می‌باشد.

اگر ما یک ایده با یک عرضیت یا کیفیت خاص با عنوان «امنیت» داریم، این «بدان خاطر» است که ما امنیت ملی و اصلاحات و محدودیت‌های آن را به خاطر می‌آوریم، نه بدان خاطر که ما واژه روزمره «امنیت» را در ذهن مجسم می‌کنیم. گفتمان «امنیت بدیل» نه به واسطه تمرکز اساسی روی ثبت امنیت روزمره، بلکه به واسطه تباین و تفاوت آن با امنیت ملی است که به ارائه گزاره‌های معتادار می‌پردازد. در نتیجه، مقالات و کتبی نظیر «بازتعریف امنیت» مربوط به ریچارد اولمن و «بازتعریف امنیت» مربوط به جسیکا متیوز مشحون از استدلال‌هایی هستند که تکیه کلام آنها «نه تنها»، «ممکن» و «بیش از» است. این آشکار می‌سازد که آنها هیچ مفهوم و تصور کلنی و

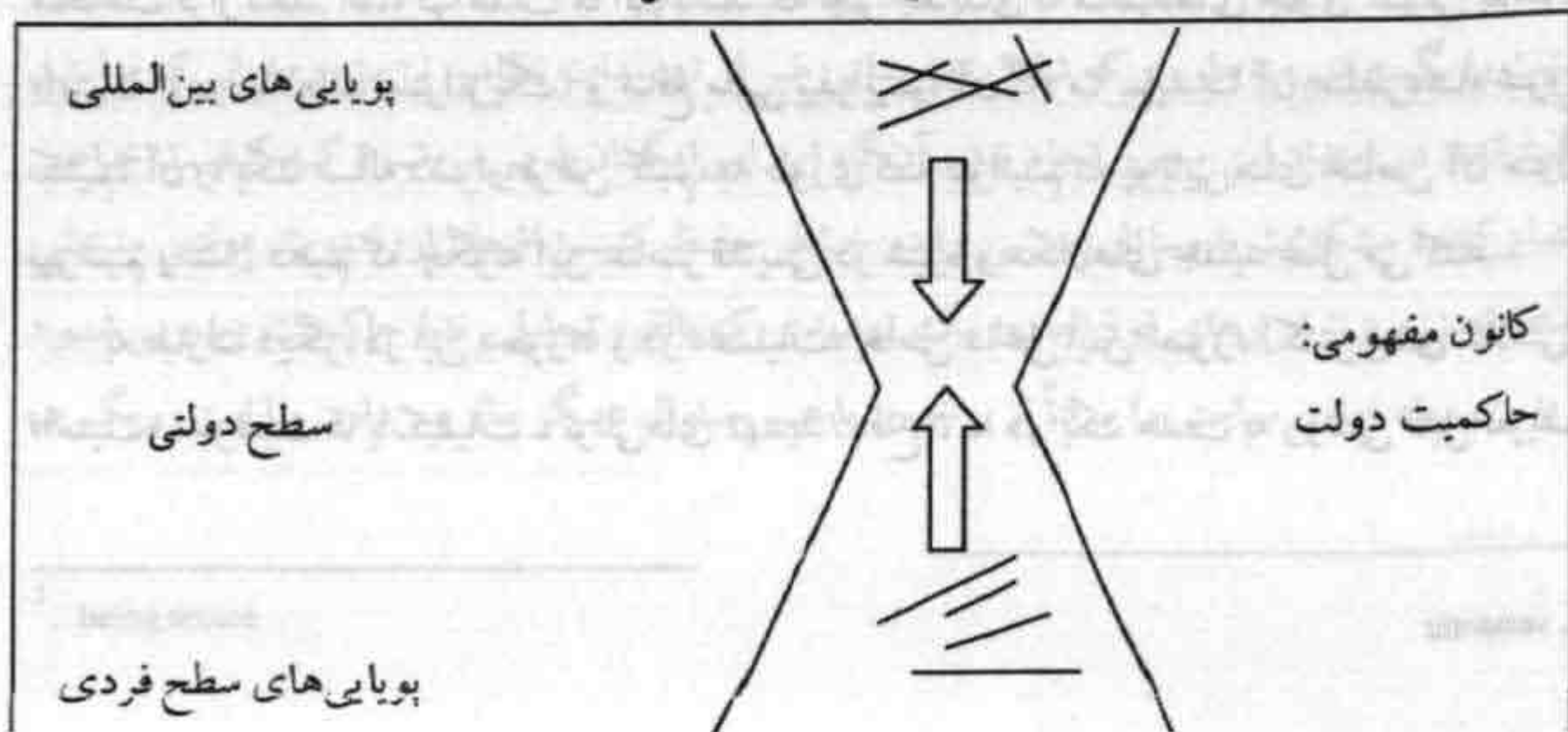
<sup>۱</sup>. formalized

عمومی از معنی امنیت ندارند، بلکه فقط یک مفهوم و تصور دارند که از دیدگاه سنتی عاریه گرفته شده و به حوزه‌های جدیدی گسترانده شده است. بنابراین، عقلانی است که در این رابطه، محافظه کاری به خرج دهیم و بپذیریم که «امنیت» به طرق مهمی به وسیله «پویایی‌های» سطح افراد و سیستم جهانی تحت تأثیر قرار می‌گیرد، اما نه به وسیله پخش و اشاعه اصطلاحات مبهمی نظیر امنیت فردی و امنیت جهانی. «مفهوم» امنیت به دولت اشارت دارد و بدان رجوع می‌کند.

چاپ اول کتاب بری بوزان، «مردم، دولت‌ها، هراس» (۱۹۸۳)، به وضوح روشن نمی‌کند که چگونه باید با این مشکل برخورد کرد و آن را حل نمود. بین این عنوان کتاب و زیر عنوان آن، یعنی «مشکل امنیت ملی در روابط بین‌الملل» تنش واضحی وجود دارد، سه سطح تحلیل - فردی، دولتی و نظام بین‌المللی - در استدلال بوزان از اهمیت محوری برخوردارند، هر چند امنیت ملی از جهانی در آن منم ممتاز باقی می‌ماند. اما، آیا قصد بوزان این بوده که «سه لایه» خارج از مفهوم امنیت بسازد، یا فقط قصد داشته که به بافت‌مند کردن امنیت ملی پردازد؟ این نکته در چاپ دوم کتاب (۱۹۹۱)، آنجا که بوزان استدلال می‌کند که سطح دولتی، ولو اینکه نتواند به تنهایی در آن سطح درک شود، ممتاز «است» روشن شده است. آنچه که امنیت ملی در سطوح دیگر با آن پیوند می‌یابد اساساً امنیت فردی یا امنیت بین‌المللی نیست، بلکه پویایی‌ها و فرایندهای سیاسی گوناگون در این سطوح است.

بوزان قویاً نشان داده است که فهم امنیت ملی و دستیابی واقع‌بینانه به آن، از یک دیدگاه محدود به یک دولت یا کشور امکان‌پذیر نیست. امنیت ملی به طور بنیادی به پویایی‌های بین‌المللی (به ویژه پویایی‌های منطقه‌ای) وابسته است، اما نمی‌توانیم بگوییم که این همان رابطه بین امنیت ملی و «امنیت بین‌المللی» است. بنابراین، همان‌طور که شکل زیر نشان می‌دهد، من امنیت را در سه سطح قرار نمی‌دهم، بلکه آن را در مرکز یا محور یک شکل ساعت شنی قرار می‌دهم.

شکل ۱: مدل ساعت شنی امنیت



البته، امنیت یک معنای روزمره درد (مثل ایمن بودن، در معرض تهدید نبودن، مطمئن بودن). اما، واژه امنیت، کاملاً متمایز از این، یک سری دلالت‌ها، فرضیه‌ها و انگاره‌ها کسب کرده است که از بحث «بین المللی» از امنیت ملی، سیاست‌گذاری یا سیاست امنیتی و نظایر آن ناشی شده‌اند. اما، در این مباحث، مفهومی سازی امنیت ارتباط چندانی با کاربرد معنی روزمره برای یک مرجع (ملت یا دولت) ندارد. بلکه، عنوان «امنیت» شناسه یک مسأله دشوار خاص، یعنی یک حوزه پراکتیک<sup>۱</sup> خاص شده است. از منظر تاریخی، امنیت حوزه‌ای است که در آن دولت‌ها همدیگر را تهدید می‌کنند، حاکمیت یکدیگر را به چالش می‌طلبند، می‌کوشند تا خواسته و اراده خود را بر یکدیگر تحمیل کنند، از استقلال خویش دفاع کنند و نظایر آن. به علاوه، امنیت یک حوزه ثابت و بی‌تغییر نبوده است؛ این حوزه سیری تکاملی داشته است و از بعد از جنگ دوم جهانی به یک حوزه منسجم و مشخص تبدیل شده است. در این فرایند دگرگونی پیوسته و تدریجی، یکی انگاری، قوی امنیت با قدرت نظامی در زمان‌های گذشته، تا حدی تقلیل پیدا کرده است، در حالی که انگاره «چالش‌های فراروی حاکمیت» و دفاع همچنان محوری باقی مانده‌اند.

بنابراین، اگر بخواهیم مفهوم امنیت را مورد بازاندیشی یا دگرگونی ساختاری قرار دهیم، ضروری است که همچنان نگاهمان را متوجه کل این حوزه پراکتیک بکنیم. این ادعا، متضاد با مناظره‌های متعارف کنونی پیرامون بازتعریف «امنیت» است. زیرا آنهایی که می‌خواهند این مفهوم را از اساس مورد بازاندیشی قرار دهند، معمولاً گرایش به از اعتبار انداختن این حوزه خاص را دارند. از این رو، این مفهوم به معنای روزمره آن، که فقط «هویت» معناشناختی<sup>۱</sup> است، نه «مفهوم» امنیت، تقلیل می‌یابد. البته، هر دو انتخاب کاملاً درست و موجه هستند، اما این مسأله سیاست‌زبانی نهایتاً بستگی به آنچه دارد که ما می‌خواهیم به انجام رسانیم. اگر قصد و هدف ما این است که مشخص و معین کنیم که «ما چه زمانی ایمن هستیم»، تحقیق ما می‌تواند سطوح بی‌شماری را مخاطب قرار دهد. اما، اگر هدف ما این باشد که چیز جدیدی به مناظره‌های جاری کنونی پیرامون «امنیت» (در مطالعات استراتژیک) و منافع ملی بینزاییم، آن‌گاه ما باید با آن «مناظره‌ها» شروع کنیم، آن را یک مسأله دشوار فرض کنیم، به طوری که بتوانیم به پویایی‌های خاص آن حوزه بپردازیم و نشان دهیم که چگونه این عناصر قدیمی در شیوه و مکان‌های جدید عمل می‌کنند.

به عبارت دیگر، در این «حوزه» و در «عملیات» خاص داخل این حوزه (کنش‌های کلامی - «امنیت» - عرضیت‌ها یا کیفیات - توالی‌های تهدید/دفاع)، نه در یک هدف به روشنی قابل تعریف

(امنیت) یا یک حالت خاص امور («امنیت»)، باید نوعی «خاصیت» بنا نهاده شود. اگر ما از عرضیت گونه‌های خاص تعاملات در یک عرصه اجتماعی خاص شروع کنیم، می‌توانیم مفهوم «امنیت» را به شیوه‌ای مورد بازاندیشی قرار دهیم که سازگار با بحث کلاسیک باشد. با کار از درون بحث کلاسیک، می‌توانیم مفاهیم امنیت ملی، تهدید و حاکمیت را جدی بگیریم و نشان دهیم که چگونه آنها در سطح دسته‌جمعی تحت شرایط جدید، اشکال جدیدی به خود می‌گیرند. آن‌گاه، این امر برای ما امکان‌پذیر می‌گردد که بحث کلاسیک را از مشغولیت ذهنی پیشینی‌اش به موضوعات نظامی، با بکارگیری «همان» منطق برای بخش‌های دیگر، فارغ کنیم و همچنین می‌توانیم با بکارگیری حرکت‌های مشابه برای «جامعه» (همان‌طور که من در پایین نشان خواهم داد) پیوند این بحث را با دولت قطع کنیم. با این شیوه، ما یک سبک اندیشه، یک مجموعه قواعد و کدها از حوزه «امنیت» آن‌طور که تکامل یافته و به تکامل ادامه خواهد داد، را حفظ می‌کنیم. اگر، در عوض، بیایم از ایمن بودن<sup>۱</sup> در معنای روزمره شروع کنیم، در واقع بدان معنی است که ما به تقرب به سیاست‌گذاری امنیتی یا سیاست امنیتی از خارج، یعنی، از طریق بازی زبانی دیگر، خاتمه می‌بخشیم. بنابراین، مفروض من در اینجا این است که ما می‌توانیم یک حوزه خاص تعامل اجتماعی، با یک مجموعه خاص از کنش‌ها و گدها، به عنوان «حوزه امنیت» را شناسایی کنیم که معروف یک دسته عامل‌ها یا بازیگران باشد. به عنوان مثال، در جامعه بین‌المللی تعدادی گدها، قواعد و فهم‌هایی مستقر، غالب و شایع گشته‌اند که روابط بین‌الملل را به یک واقعیت اجتماعی تعریف‌شده «بین‌ذهنی»، که دارای قوانین و موضوعات مربوط به خویش است، تبدیل کرده است. امنیت ملی نیز از این جهت که به طور بین‌ذهنی در یک حوزه خاص ساخت یافته، حوزه‌ای اجتماعی است و نباید در مقابل بعضی معیارها یا مقیاس‌های واقعی یا حقیقی «امنیت»، ناشی از جامعه داخلی (معاصر)، مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد.

یک طریق بدیل به سوی یک مفهوم وسیع‌تر امنیت، این است که موضوعات یا دستور کار امنیت را بگسترانیم، به طوری که شامل تهدیداتی غیر از تهدیدات نظامی نیز بشود. زمانی که فرایند گستراندن در امتداد این محور انجام شد، آن‌گاه این امر امکان‌پذیر می‌شود که کیفیت خاص متمایزکننده مشکلات یا مسائل امنیتی را در خاطر حفظ کنیم: اضطرار؛ قدرت دولتی مدعی استفاده مشروع از ابزارهای فوق‌العاده؛ یک تهدیدی که بالقوه تحلیل‌برنده حاکمیت دیده می‌شود و بدین وسیله «ما»ی سیاسی را موقتاً از برخورد با هر سؤال دیگر باز می‌دارد. با این رویکرد،

<sup>۱</sup>. being secure

امکان پذیر می‌شود که هر بخشی در هر زمان خاص، مهم‌ترین کانون برای نگرانی‌های پیرامون تهدیدات، آسیب‌پذیری‌ها و دفاع باشد. البته، از لحاظ تاریخی، بخش نظامی مهم‌ترین بخش بوده است.<sup>(۴)</sup>

مطالعات استراتژیک اغلب روی جنبه‌های نظامی امنیت متمرکز می‌شوند، در حالی که واقع‌گرایان و نوواقع‌گرایان به ندرت تهدیدات نظامی از پیش تعریف‌شده را تهدیدات اصلی می‌پندارند. در واقع، مورگنتا، آرون و بسیاری دیگر بر این نظرند که یک دولت برای تضمین امنیتش، بر اساس مصلحت و کارآیی، انتخاب‌های مربوط به خود را به عمل می‌آورد و این همیشه دربرگیرنده ابزارها و وسایل نظامی نیست. یک کشور یا دولت در بخشی به ایجاد تهدید دست می‌زند که در آن بهترین گزینه‌ها در دسترس باشند. یک پاسخ (سیاست امنیتی، دفاع) اغلب، اما نه همیشه، باید در همان حوزه داده شود، که بستگی به این دارد که آیا یک بخش می‌تواند بر بخش دیگر مسلط شود و آیا ابزارهای نظامی واقعاً قوی‌ترین ابزارهای در دسترس هستند یا خیر.

اگر بخواهیم از لحاظ منطقی صحبت کنیم، باید گفت که ابزارهای معطوف به امنیت، باید برای اهداف<sup>۱</sup>، یعنی یک منازعه و تصمیمات سیاسی حول آن، ثانویه باشند و لذا این یک استراتژی پایدار و پویا به نظر می‌رسد که امنیت را برحسب «بخش‌ها»<sup>۲</sup> گسترش داد و در عین حال کانون دولتی را حفظ کرد. در واقع، این فقط انتخابی آکادمیک نیست. این چیزی است که تا حد زیادی، همچنان که نام این حوزه در طی این قرن از جنگ به دفاع و از دفاع به «امنیت» متحول شد، در گفتمان سیاسی به وقوع پیوسته است. اما، چه چیزی همه اینها را به عنوان «امنیت» به هم پیوند می‌دهد؟ وقتی بوزان در بحث خود، از امنیت برحسب نظامی به امنیت در بخش‌های سیاسی، اقتصادی، اکولوژیکی و اجتماعی حرکت می‌کند، این منطقی به وضوح چنین می‌گوید که امنیت با یک حوزه نظامی شروع می‌شود که به طور فزاینده‌ای به وسیله دیگر بخش‌ها به چالش طلبیده می‌شود. اما این سؤال همچنان باقیست: چه چیزی بخش نظامی را برجسته می‌سازد و اکنون چه چیزی بخش‌های دیگر را حائز مقام تقریباً همتایی می‌کند؟ با اینکه بوزان به طور جدی به این سؤال توجه نکرده، لیکن پاسخ موزی به این سؤال داده است: تهدیدات نظامی در گذشته جایگاه اصلی را داشته‌اند، زیرا «به طور بسیار سریع» و با یک «احساس غضب در بازی نامساعد» پدیدار شده‌اند؛ اگر یک کشور (دولت) شکست بخورد خود را در معرض تحمیل خواسته و اراده

<sup>۱</sup> . ends

<sup>۲</sup> . sectors



فاتح خواهد یافت. چنین پیامدهایی معمولاً بخش نظامی را متمایز می‌سازند. اما، اگر همین براندازی نظم سیاسی را بتوان با متدهای اقتصادی یا سیاسی به انجام رساند، اینها نیز مشکلات امنیتی را تشکیل خواهند داد.

از بحث بالا چنین استنتاج می‌شود که تعریف اساسی یک مسأله یا موضوع امنیتی، «چیزی است که بتواند اساس نظم سیاسی را در داخل یک کشور (دولت) تحلیل ببرد و بدین وسیله «مفروضه‌های» لازم برای تمام دیگر سؤالات را تغییر دهد». همان‌طور که بوزان نشان داده، ادبیات امنیتی تا حد زیادی امنیت را به عنوان «آزادی از تهدید» هم به طور ذهنی و هم به طور عینی، مورد نظر قرار می‌دهد.<sup>(۵)</sup> تهدیداتی که به عنوان تهدیدات اصلی و جدی دیده می‌شوند اکثراً همان تهدیداتی هستند که جن و توان تعیین سرنوشت و حاکمیت یک واحد را تحت تأثیر قرار می‌دهند. مسأله «بقا» ممکن است بسیار مهم پدیده باشد. لیکن، در واقع این بقاء یک واحد «به عنوان» یک واحد سیاسی اساسی - یک دولت مستقل و دارای حاکمیت - است که کلیدی و مهم است. بنابراین، آن موضوعاتی که دارای یک چنین پتانسیل براندازنده و واژگون‌کننده‌ای هستند باید مقدم بر تمام موضوعات دیگر مورد توجه و برخورد قرار گیرند، زیرا اگر با آنها برخورد نشود، آن‌گاه آن دولت نمی‌تواند به عنوان یک واحد مستقل و دارای حاکمیت ادامه حیات بدهد و به تبع، تمام سؤالات دیگر در این خصوص بی‌مناسبت و بی‌ربط می‌شوند. پس، این رویکرد ما را به یک معیار سنجش مجهز می‌کند و به ما نشان می‌دهد که اگر به واسطه فردی کردن امنیت، امنیت دولت را «تجزیه و متلاشی» کنیم، چه چیزی از دست می‌دهیم. با این رویکردی که من در اینجا ارائه دادم، حتی اگر چالش‌ها بتوانند در اجزاء مختلف دولت عمل کنند، باز باید از یک کانون بگذرند: آیا این چالش‌ها موجودیت کشور (دولت) را به خطر می‌اندازند یا خیر؟

### از امنیت بدیل تا امنیت به عنوان فعل کلامی

وقتی ادبیات نظری امنیت را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که واقعاً نمی‌توانیم در آن پاسخ خوبی برای این سؤال آسان بیابیم: چه عاملی یک چیز یا موضوع را به مسأله امنیتی تبدیل می‌کند؟ همان‌طور که در بالا اشاره کردم، مسائل امنیتی عبارتند از رخدادها و تحولاتی که حاکمیت یا استقلال یک کشور و دولت را به شیوه‌ای بنیادی و سریع مورد تهدید قرار می‌دهند و آن را از قابلیت و توانایی

<sup>۱</sup>. individualizing

لازم جهت اداره و مدیریت مستقل خویش محروم می‌کنند. این مسأله، در عوض، نظم سیاسی را نیز تحلیل می‌برد. بنابراین، با چنین تهدیدی باید با بسیج حد اکثر تلاش، مقابله کرد. اما، در عرصه عمل این بدان معناست که «در نامیدن یک رخداد یا تحول خاص به عنوان یک مسأله امنیتی، دولت می‌تواند ادعای حق ویژه‌ای بکند، یعنی در وهله‌نهایی معمولاً این دولت و نخبگان هستند که موضوعی را به عنوان یک مسأله امنیتی تعریف می‌کنند یا نمی‌کنند». تلاش برای تحمیل یک نوع تحول سیاسی بنیادی ناخواسته از طرف یک نخبه حاکم، شبیه انجام یک بازی است که در آن طرف رقیب می‌تواند قواعد بازی را در هر زمانی که مایل باشد تغییر دهد. صاحبان قدرت معمولاً تلاش می‌کنند برای کنترل و سلطه بر یک موضوع، از ابزار «امنیتی کردن» آن موضوع بهره‌گیرند. از لحاظ تعریف، یک مسأله یا موضوع، زمانی یک مسأله امنیتی است که نخبگان آن را به عنوان یک مسأله امنیتی اعلام کنند.

بنابراین، اینکه اداره‌کنندگان این نظم (رهبران جامعه) می‌توانند به راحتی از این ابزار برای اهداف خاص خود استفاده کنند، چیزی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و آنها نیز به راحتی از آن دست‌برنمی‌دارند. در این صورت، سؤال بنیادینی که مطرح می‌شود این است که «امنیت چیست؟ ما با استعانت از نظریه زبان‌شناختی، می‌توانیم «امنیت» را به عنوان یک «فعل کلامی»<sup>۱</sup> تعریف کنیم. در این تعریف و کاربرد، امنیت یک نشانه یا دال نیست که رجوع به یک چیز واقعی بکند؛ بیان یا گفتن واژه امنیت «خود» یک کنش یا عمل است. یا گفتن آن، عملی انجام می‌شود (همچون در شرط بندی کردن و قول دادن).<sup>(۶)</sup> یک مقام دولتی با بیان یا به زبان آوردن «امنیت» یک تحول با رخداد خاص را به یک حوزه خاص انتقال می‌دهد و بدین وسیله ادعای حق ویژه‌ای برای استفاده از هر ابزاری که جهت کنترل بر آن لازم باشد می‌کند. واضح‌ترین نمونه این پدیده در خلال جنگ سرد در اروپای شرقی و مرکزی رخ داد. در آنجا «نظم» به طور آشکار، سیستماتیک و نهادی به بقای نظام و نخبگانش پیوند داده شد. از این رو، در سراسر این دوره اندیشیدن پیرامون تحول در روابط شرق و غرب یا در اروپای شرقی مستلزم تلاش برای ایجاد تحول بدون دامن زدن به یک واکنش «امنیتی‌سازی» به وسیله نخبگان بود زیرا می‌توانست بهانه‌ای برای اقدام علیه آنهایی که از مرزهای پذیرفته شده تخطی می‌کردند فراهم آورد. در نتیجه، برای اطمینان از اینکه چنین مکانیزمی (امنیتی‌سازی) مورد استفاده قرار نخواهد گرفت، بازیگران ناچار بودند چالش‌های خود را زیر یک آستانه‌ای حفظ کنند و از آنجا فراتر نگذارند یا اینکه از طریق

<sup>۱</sup> . speech act

یک فرایند سیاسی ملی یا بین‌المللی، سطح آستانه مورد توافق را بالا ببرند. همان‌طور که «اگبرت جان»<sup>۱</sup> عنوان می‌کند «کار اساسی این بود که تهدیدات را به چالش‌ها تبدیل کرد و تحولات را از حوزه (سپهر) ترس زیستی و بقایی به سپهری برد که بتوان با ابزارهای عرفی و معمولی نظیر سیاست، اقتصاد، فرهنگ و نظایر آن با آنها برخورد کرد». در این راستا، تعریف «مداخله» یا «دخالت در امور داخلی» به یک موضوع نظری (تئوریک) و سیاسی حساس تبدیل شد که به واسطه آن بازیگران تحول‌گرا کوشیدند از رهگذر حقوق بین‌الملل، دیپلماسی و سیاست‌های متعدد دیگر، سطح آستانه را بالا ببرند و تعامل بیشتری را امکان‌پذیر سازند.

در طی این فرایند، دو چیز بسیار روشن شد. اول، واژه «امنیت»، حامل کنش یا فعل است و بیان آن دربرگیرنده انجام آن فعل است. دوم، رادیکال‌ترین و تحول‌گراترین دیدگاه - که با این وجود واقع‌گراترین دیدگاه نیز می‌باشد - عبارت بود از دیدگاه «به حداقل رساندن» امنیت از طریق محدود کردن یا تحدید حوزه‌ای که فعل امنیت برای آن اجرا می‌شد (همانند سیاست‌های بازدارندگی اروپا در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰). بعد از یک مرحله معین، این فرایند شکل متفاوتی به خود گرفت و «ناکام کردن»<sup>۲</sup> فعل کلامی به هدف اصلی تبدیل شد (همچون در اروپای شرقی در ۱۹۸۹). بنابراین، شگرد و ترفند این بود و هست که از یک معنای مثبت به یک معنای منفی انتقال یافت: امنیت یک مکانیزم محافظه‌کار «است» - اما ما امنیت کمتری می‌خواهیم!

تحت شرایطی که آن زمان در اروپای شرقی وجود داشت، صاحبان قدرت در زمره ابزارهای خود، از ابزار «امنیت» فعل کلامی<sup>۳</sup> نیز برخوردار بودند. استفاده و بهره‌گیری از این فعل کلامی، موجب می‌شد که یک چالش خاص به یک سطح بنیادین<sup>۴</sup> ارتقاء یابد و بدین طریق دستاویزی برای استفاده از تمام ابزارهای لازم جهت سد کردن آن چالش پدید می‌آورد. به دلیل اینکه یک چنین تهدیدی با عنوان تهدیدی برای بقاء و چالشی برای حاکمیت تعریف می‌شود، دولت خود را به این محدود نمی‌کند که چه کاری باید بکند یا می‌تواند بکند، بلکه ممکن است دست به هر کاری بزند.

<sup>۱</sup> . Egbert Jhan

<sup>۲</sup> . failure

<sup>۳</sup> . speech act security

<sup>۴</sup> . principled

تحت این شرایط، هر زمان صاحبان قدرت موضوع یا حادثه‌ای را به عنوان مسأله امنیتی تعریف کنند، آن حادثه یا موضوع به «مسأله امنیتی» تبدیل می‌شود. در صورتی که یا تا زمانی که این عملیات (امنیتی کردن) به مرحله شکست و ناکامی کشانده نشود - که شرایط امنی یا هسته‌ای آن زمان، تصور آن را نسبتاً مشکل ساخته بودند - راه‌های در دسترس برای تحول و تغییر، شکلی «محدودیت‌های توافقی» در خصوص استفاده از «امنیت فعل کلامی» به خود می‌گرفتند. در نتیجه، بهبود شرایط شدیداً بستگی به فرایندی داشت که مستلزم «امنیت کمتر، سیاست بیشتر»<sup>۱</sup> باشد.

به عبارت دیگر، «امنیت» و «عدم امنیت» دو مفهوم متضاد نیستند و یک مخالف مفهومی دو گانه را تشکیل نمی‌دهند. «امنیت» دلالت بر موقعیت یا وضعیتی دارد که مشخصه آن حضور و وجود یک مسأله امنیتی و «بعضی اقدامات اتخاذ شده در واکنش به آن مشکل» می‌باشد. به عبارت دیگر، امنیت دلالت بر موقعیتی دارد که در آن مسأله یا مسائل امنیتی وجود دارند، اما پاسخ‌ها یا ابزارهای کفایت‌کننده‌ای برای پاسخ به آنها وجود دارد. «عدم امنیت» موقعیتی است که در آن مسأله امنیتی وجود دارد، لیکن واکنش و پاسخی وجود نداشته باشد. در هر دو وضعیت، مسأله غامض امنیتی وجود دارد. وقتی که یک مسأله امنیتی وجود نداشته باشد، با موقعیت و وضعیت خود را بر حسب «امنیت» تصور و درک نمی‌کنیم. در این موعیت، امنیت واقعاً یک نگرانی بیجا است.

این گزاره که امنیت معمولاً نسبی است و یک شخص هرگز نمی‌تواند در امنیت کامل و مطلق زیست کند، حامل این معنای ضمنی است که اگر کسی یک چنین امنیت کامل و مطلق داشته باشد، نمی‌توان آن را «امنیت» نامید. بنابراین، چنین چیزی هیچ‌گاه پدیدار نخواهد شد. در نتیجه، برجسته کردن یک مسأله امنیتی به واسطه سیاسی کردن آن نمی‌تواند «از طریق» موضوعی کردن آن بر حسب «امنیت» به وقوع بپیوندد، بلکه فقط خارج از چنین شرایطی امکان‌پذیر است.

برنامه «کمینه‌سازی» یا به حداقل رساندن امنیت در این مفاد، نمی‌تواند بر اساس یک رویکرد انتقادی کلاسیک به امنیت، که به واسطه آن این مفهوم مورد انتقاد قرار می‌گیرد و سپس مطابق خواست تحلیل‌گر دور انداخته می‌شود یا مورد بازتعریف قرار می‌گیرد، استوار باشد. این عمل اساسی، فقط با بررسی صادقانه و بهره‌گیری از معنای کلاسیک این مفهوم و معناهایی که از قبل در آن ریشه دوانده‌اند می‌تواند شروع شود. به عبارت دیگر، بزی‌زبانی امنیت یک قدرت لازم برای نخبگان مورد تهدید است و باید باقی بماند

<sup>۱</sup> Less Security, More Politics

یک چنین قرائت مثبتی، که به هیچ وجه هدفش رد این مفهوم نیست، ممکن است نسبت به یک قرائت انتقادی، چالش جدی‌تری برای گفتمان غالب (حاکم) امنیت باشد، زیرا این قرائت تصدیق می‌کند که رویکرد محافظه کارانه به امنیت، یک عنصر ذاتی و گوهرین در منطق اصول سازمان‌دهنده سیاسی هم ملی و هم بین‌المللی ما است. با جدی گرفتن این مفهوم «بنیادی» امنیت، می‌توان یک دستور کار جدید امنیت و سیاست را مطرح کرد. به علاوه، این دلالت بر انتقال از یک دستور کار مثبت به یک دستور کار منفی دارد، بدین جهت که پویایی‌های «امنیتی‌سازی» و «غیر امنیتی‌سازی» هرگز نمی‌توانند در امتداد ترفند انتقادی معمولی، که امنیت را یک ارزش مثبت فرض می‌کند که باید پیشینه شود، درک و مجسم شوند.

البته، اینکه نخبگان به طور مکرر علایق و منافع خود را در لباس مبدل «امنیت ملی» بیان می‌کنند، اغلب مورد اشاره محققان قرار گرفته و معمولاً آنها حق نخبگان برای انجام چنین عملی را نفی و رد کرده‌اند. اما، اقدامات یا کنش‌های آنها چیز دیگری لقب می‌گیرد. مانند منافع طبقه‌ای، که به نظر می‌رسد دلالت بر این دارد که امنیت قابل اطمینان تا حدی مستقل از نخبگان و با رجوع مستقیم به «مردم» قابل تعریف است. در یک جمله کوتاه، این بحث غلطی است. تمام چنین تلاش‌هایی برای تعریف «منافع عینی» مردم ناکام مانده‌اند. امنیت فقط از یک مکان خاص و در یک بیان نهادی به وسیله نخبگان مفصل‌بندی می‌شود. اگر، این فرضیه را رها کنیم که امنیت ضرورتاً یک پدیده «مثبت» است، می‌توان تمام این را تحلیل کرد.

منتقدان معمولاً به بررسی و طرح این سؤالات می‌پردازند که «چه چیزی» یا «چه کسی» تهدید می‌کند و چه کسی باید ایمن شود (امنیتش حفظ شود)؟ اما هرگز به طرح این سؤال نمی‌پردازند که آیا یک پدیده ضرورتاً «باید» برحسب امنیت مورد برخورد واقع شود یا خیر؟ ویژگی شیوه امنیتی برخورد کردن با موضوعات خاص، در منابله شیوه غیر امنیتی، چیست؟ منتقدان با تکیه روی این فرضیه که امنیت یک هدف است که باید پیشینه شود، دیگر طرق بالقوه مفید مفهومی کردن مسائل مورد برخورد را نادیده می‌گیرند. این بدان خاطر است که امنیت / عدم امنیت متضادهای دوگانه نیستند. به محض اینکه یک رویکرد «جزئی‌تر» اتخاذ شد، بیهودگی تلاش معطوف به پیشینه‌سازی «امنیت» آشکار می‌شود. وقتی به بررسی ادبیات امنیتی می‌پردازیم، نمی‌توانیم آثاری را پیدا کنیم که هدف آنها «غیر امنیتی کردن» سیاست باشد که به گمان من بسیار مؤثرتر از امنیتی کردن مسائل است.

## امنیتی کردن و غیر امنیتی کردن: سه مثال

از بحث بالا چنین استنتاج می‌شود که بک کانون عمده «مطالعات امنیتی» باید «فرایندهای» امنیتی کردن و غیر امنیتی کردن باشد: چه زمانی، چرا و چگونه نخبگان موضوعات و رخدادهایی را به عنوان «مسأله امنیتی» تعریف و توصیف می‌کنند؟ چه زمانی، چرا و چگونه آنها در چنین تلاش‌هایی موفق می‌شوند یا ناکام می‌مانند؟ چه تلاش‌هایی به وسیله گروه‌های دیگر برای قرار دادن «امنیتی سازی» در دستور کار به عمل می‌آید؟ آیا می‌توانیم به تلاش‌هایی اشاره کنیم که هدف آنها خارج کردن بعضی موضوعات از دستور کار امنیت است؟ آیا می‌توانیم موضوعاتی که امنیتی شده‌اند را غیر امنیتی کنیم؟

در ادامه مقاله، من به کاوش پیرامون این سؤالات در بستر سه موضوع یا دستور کار امنیتی مختلف می‌پردازم. ابتدا، به امنیت اروپا بین سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۹۰، یعنی دوره تحول و بازدارندگی، نگاهی می‌اندازم که چارچوبی برای بسط تفسیر امنیت فعل کلامی فراهم ساخت. در طی این دوره، موضوع مهم این بود که آیا می‌توان تحول اجتماعی و سیاسی را، با وجود اینکه ساختار سیاسی اساسی منطقه عمدتاً به واسطه ابزارهای امنیتی متصلب یا بسته شده بود، غیر امنیتی کرد یا خیر؟ چقدر می‌توان غیر امنیتی کرد؟ چرا و چگونه در سال ۱۹۸۹ این تحول به طور ناگهانی خصیصه جدید و متفاوتی پیدا کرد؟

در قسمت دوم، به بررسی یک مورد کاملاً متفاوت دیگر به نام امنیت زیست‌محیطی می‌پردازم. در اینجا ما با غیر امنیتی کردن یک حوزه اساساً امنیتی شده مواجه نیستیم، بلکه با مزیت‌ها و معایب بالقوه امنیتی کردن یک حوزه جدید روبه‌رو هستیم که احتمالاً باید از رویکرد دیگری بدان تقرب جست.

در بخش سوم، به موضوع امنیت اجتماعی می‌پردازم. این موضوع به سبکی تقریباً مشابه با نوع قبلی مطرح می‌شود، اما به طرح یک سوال اساسی می‌پردازم: اگر ما به منظور فهم پویایی‌های جدید خاص، به ویژه در اروپای بعد از جنگ سرد، با مفهوم امنیت اجتماعی شروع کنیم، آن‌گاه چه تفاوتی یا تفاوت‌هایی بین یک رویکرد بدیل و سنتی با رویکرد فعل کلامی به امنیت وجود دارد؟

### تحول و بازدارندگی: امنیت اروپا، ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰

یک ویژگی خاص نظام جنگ سرد در اروپا، طرد تحول ناخواسته و ثبات تضمینی «وضع موجود» بود. ریمون آرون زمانی این را به عنوان «رکود تاریخ» توصیف کرد (اما سپس به بحث پیرامون

قانون آهنی تحول که نهایتاً این وضعیت را واژگون می‌کند پرداخت).<sup>(۷)</sup> امنیت به ابزاری تبدیل شد که به واسطه آن «رکود» فوق به جنبش واداشته شد. البته، «امنیت» فعل کلامی بیش از یک واژه صرف است. زیرا فرد باید ابزارهای لازم برای بلوکه کردن یک تحول یا رخدادی که تهدیدآمیز پنداشته می‌شود را در اختیار داشته باشد. به عنوان مثال، اگر یک ارتش خارجی به مرزهای یک کشور تجاوز کند یا تلاش کند تا یک کشور را مرعوب کند، داشتن ارتشی قوی و کارآمد برای مقاومت ضروری است (اما کافی نیست)؛ یا اگر مشکل ناآرامی اجتماعی، ناشی از داخل یا خارج، وجود داشته باشد، وجود یک دستگاه مهارکننده و سرکوب‌گر کارآمد، انسجام ایدئولوژیکی در گروه حاکم و بسیج‌کننده این دستگاه و مشروعیت استفاده از آن، که در عین حال از دامن زدن به مخالفت و تضاد عمومی جلوگیری کند، ضروری است.

موقعیت در اروپای شرقی و مرکزی برای مدتی طولانی به گونه‌ای بود که در خصوص موضوعات غیر نظامی، معمولاً این امکان برای رژیم وجود داشت که به طور افراطی و با ابزارهای نظامی اوضاع را کنترل کند. به علاوه، در اروپای رمان جنگ سرد به علت موقعیت هسته‌ای عمومی، تهدیدات نظامی نیز می‌توانستند محدود شوند. همان‌طور که فرانتز جوزف اشتراوس زمانی مطرح کرد: «در موقعیت یا وضعیت کثرنی اروپا، امکان تحولات از طریق جنگ یا از طریق انقلاب یا جنگ داخلی وجود ندارد».<sup>(۸)</sup> بدون میزانی از رضایت صاحبان قدرت، تحول غیر ممکن به نظر می‌رسد. این امر باید از طریق یک فرآیند توافقی فشار و پذیرش، باثبات‌سازی و بی‌ثبات‌سازی به وقوع بپیوندد و به همین صورت نیز رخ داد.

موضوع اصلی مباحث بیرامون بازدارندگی اروپا - و مکانیزمی که واقعاً در آنها عمل کرد - عبرت از «منطق تحول از طریق باثبات‌سازی یا تثبیت» بود. به عبارت دیگر، استراتژی بازدارندگی اروپا حول مکانیزم «باثبات‌سازی و تثبیت وضعیت موجود به منظور تغییر وضعیت موجود» می‌چرخید. فقط با رفع بعضی تهدیدهای فراروی رژیم‌های واقع در شرق و، از آن روی، رفع بهانه‌هایی که می‌توانست دستاویز آنها قرار بگیرد، این امر امکان‌پذیر می‌شد که امنیتی‌سازی روابط شرق و غرب را از میان برد و شرایط و اوضاع داخلی در اروپای شرقی را متحول کرد.

در همان زمان، حوزه حقوق بشر به حوزه‌ای مهم تبدیل شد که در آن تلاش‌هایی برای بسط «قرارد بازی» جدید در عرصه‌های غیر نظامی به عمل آمد. «حقوق بشر» به عنوان و برچسبی برای یک تنازع / مذاکره سیاسی خاص بر سر مرز بین امنیت و سیاست، مداخله و تعامل تبدیل شد. در نیمه دهه ۱۹۸۰، این موضوع به مناظره‌ها و جدال‌های زیادی دامن زد، به ویژه جایی که تلاش‌های سرسیال دموکرات‌های آلمان غربی (SPD) برای تجدید حیات بازدارندگی در میان بود

در تمام اینها، در روابط شرق و غرب یک عدم تقارن و نابرابری اساسی نمایان بود زیرا مشروعیت داخلی، جامعه غربی را بسیار باثبات تر ساخته بود. از نظر بوزان، دولت‌ها در غرب قوی بودند و در شرق ضعیف. این تباین، مجموعه‌ای خاص و با طور واضح متمایز از مفاهیم و پراکتیک‌های امنیتی به وجود آورد: نظر به اینکه امکان بی‌ثبات کردن غرب از داخل وجود نداشت - به ویژه، چون زوال کمونیسم اروپایی این ترس را از بین برده بود - نگرانی‌های امنیتی روی «سیاست حاد» تهدیدات نظامی و احتمالاً مانوردهی ماهرانه دیپلماتیک به وسیله شوروی‌ها متمرکز شد.<sup>(۹)</sup> برعکس، دولت‌ها در شرق از «تهدیدهای» ناشی از پایین و درون بی‌مناک بودند؛ آنها تقریباً تمام تعاملات اجتماعی با غرب را بالقوه خطرناک و تهدیدآمیز می‌دانستند. بر این اساس، مفهوم امنیت در غرب بسیار میلیتاریستی یا نظامی شد، اما در شرق این مفهوم به امنیت اقتصادی و گونه‌های متعدد دخالت در امور داخلی گسترش یافت. از این رو، یک موضوع سیاسی مهم که پدیدار شد عبارت از تعریف سیاست فراملی «عادی» در مقابل مداخله، بود که یک مشکل یا مسأله امنیتی پنداشته می‌شد. بخش بزرگی از گفت‌وگوی شرق و غرب در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، به ویژه در خصوص «ابعاد غیر نظامی امنیت»، حقوق بشر و کل پیمان‌های هلسینکی را می‌توان به عنوان بحث درباره ترسیم مرزهای مفهوم امنیت مورد نظر قرار داد: تا چه حد پذیرفته شد که رژیم‌های شرقی از ابزارهای فوق‌العاده برای محدود کردن تبادله‌ها و تعامل‌های اجتماعی شرق و غرب استفاده کنند؟ بازیگران بازدارندگی گرای غرب، با تبدیل تهدیدها به چالش‌ها و امنیت به سیاست، تلاش کردند تا نخبگان شرق را وادار سازند تا از بکارگیری واژه «امنیت» برای موضوعات اجتناب ورزند و فضای داخلی را برای تنازع یا کشمکش سیاسی بازتر و آزادتر بگشایند. هر چند این استراتژی نهایتاً برای تحول در روابط شرق و غرب در سال ۱۹۸۹ مؤثر و کارآمد از آب در نیامد، مسلماً می‌توان برهان و دلیل عقلی آورد که این استراتژی نقش مهمی در فرایند تضعیف مقاومت، که شرایط تحقق شکل دیگری از تحول را فراهم آورد، بازی کرد. بازدارندگی «به‌عنوان غیر امنیتی‌سازی توافقی و محدودسازی استفاده از امنیت فعل کلامی»، به تعدیل جوامع و سیستم‌های (نظام‌های) شرقی که نهایتاً به واسطه غیر امنیتی‌سازی ناگهانی از طریق ناکامی فعل کلامی، تحولات رادیکال ۱۹۸۹ را امکان‌پذیر ساخت، کمک کرد.

بسیاری از محققان عنوان کرده‌اند که انقلاب‌های ۱۹۸۹ در اروپای شرقی و مرکزی در نتیجه این به وجود نیامدند که رژیم‌ها به تدریج راه را برای کسب کنترل بیشتر و بیشتر نیروهای حاشیه‌ای باز کردند، بلکه در نتیجه فروپاشی از مرکز پدیدار شدند. بعضی تلاش کردند تا این ائتلاف ناگهانی مشروعیت را به عملکردهای اقتصادی حزن‌انگیز دهه ۱۹۸۰ نسبت دهند. این یک شرط



ضروری، اما نه کافی، برای فروپاشی بود، زیرا این رژیم‌ها برای یک مدت زمانی بسیار طولانی فاند مشروعیت بوده‌اند. یکی از ویژگی‌های اساسی سال ۱۹۸۹ عبارت بود از فقدان حمایت «داخلی» نخبگان، که بعضی آن را به عنوان از بین رفتن ناگهانی اعتماد به نفس خود این رژیم‌ها توصیف کرده‌اند.<sup>(۱۰)</sup> به عبارت دیگر، برای تبیین و تشریح این تحول، ما باید به «داخل» نخبگان و طرقي که در آن موضوع مشروعیت میان نخبگان به قدرت عمل تبدیل می‌شد نگاه بیفکنیم. بخش مهمی از عمل حفظ نظم به وسیله پرورش یک جهان‌بینی مشترک در داخل یک محفل داخلی انجام می‌شود. در موارد قبلی مرحله تعدیل یا تطبیق، در هنگامی که ضرورت پیدا می‌شد که بر یک بحران غلبه شود یا یک شورش سرکوب شود، مسأله جهان‌بینی مطرح نمی‌شد. رهبر قدیمی قربانی می‌شد و رهبر جدید با ادعای اعاده نظم، حمایت نخبگان را مجدداً کسب می‌کرد. البته، در این عمل چیزی گفته می‌شد، اما موضوع مهم صرفاً درستی عمل نبود. بلکه، با عملی که گفته می‌شد حقیقت از یک موضع خاص اعطاء می‌شد و بدین وسیله یک پیروی نخبه‌ای سلطنتی مجدداً تولید می‌شد، حقیقت را دوباره مستقر می‌کرد و اراده مرکز را بر اکثریت مجدداً تحمیل می‌کرد. در این نظام اسطوره‌سازی، یک قابلیت تقریباً نامحدود برای ارزیابی مجدد از طریق فرضیه‌های کمکی یا فرعی وجود داشت. اما، این قابلیت نامحدود نبود و نهایتاً در بازتولید حقیقت، به ویژه با وجود ناکامی‌های اقتصادی مداوم، هرچه بیشتر با مشکل مواجه شد. وقتی که بحران‌نهایی فرا رسید، هیچ کس نخواست وظیفه «فراخوان» ایجاد نظم و مسئولیت مرکز که از آن فراخوان برای ایجاد نظم صادر شود را بر عهده گیرد. *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

این فروپاشی از درون به بیرون را می‌توان به عنوان یک ناکامی فعل کلامی در نظر گرفت: اجرای فعل امنیت و استقرار مجدد حقیقت به طور ناگهانی ناکام ماند. در نتیجه، این نباید برای تحلیل‌گر فعل کلامی امنیت اروپا به عنوان یک چیز تعجب‌انگیز مطرح می‌شد، هر چند که شد. همان‌طور که من در اوایل سال ۱۹۸۹ بدون استخراج نتیجه منطقی اشاره کردم: «به یک طریق، جالب‌ترین چیز درباره یک کنش کلامی این است که این باید ناکام بشود و این بخش مهمی از معنای آن است... در وضعیت کنونی، این مسأله به وضوح مصداق دارد: فراخوانی و ستمداد از امنیت فقط بدین دلیل امکان‌پذیر است که تصور آنچه در صورت عمل نکردن این رخ خواهد داد را به ذهن متبادر می‌کند. کنش کلامی امنیت فقط یک مسأله بفرنج و بدین وسیله یک حرکت سیاسی است، زیرا این یک بهایی دارد»<sup>(۱۱)</sup>

امنیتی‌کننده دست به اقدام بزرگی می‌زند و در عوض خطر واقعی از دست رفتن حاکمیت را به منظور سد کردن یک چالش خاص پذیرا می‌شود. بنابراین در کاربست [فرا ساختار گرای]

کنونی نظریه فعل کلامی، «معنای» این فعل کلامی خاص به طور مساوی» به وسیله موفقیت و ناکامی احتمالیش تداوم می‌یابد. در اینجا یکی اصل و دیگری استنتاجی نیست.

در نتیجه، این مکانیزم امنیتی، کارکرد داخلی را از دست داد، ناگهان از صحنه اروپا محو شد و برای زمانی کوتاه این را بی‌نهایت مشکل سخت که با رجوع به «امنیت» ملی یا امنیت اروپا، از هر گونه اقدام یا سیاست حمایت کرد.

متعاقباً، این امر امکان‌پذیر شد که بعضی انتخاب‌ها یا گزینه‌ها برای ایجاد یک نقطه رجوع اروپایی جدید برای امنیت، به ویژه حول فرایند وحدت آلمان، را معین کرد. یک احساس عمومی ترس متقابل از فقدان کنترل این فرایند، منجر به خودکنترلی متقابل شد، زیرا هر بازیگر مهمی تلاش کرد تا نگرانی‌های دیگران را مد نظر قرار دهد. به طور تعجب‌برانگیزی، هر کدام از آنها «طرح‌های کلی»<sup>(۱۲)</sup> مشابهی بسط دادند و ثبات اروپا را به عنوان نقطه رجوع «بدیهی» مورد استفاده قرار دادند و هر کدام از آنها تقاضای میزان معینی از خودکنترلی به نام «امنیت» کردند. عنصر اصلی نیاز به خودکنترلی، این فرضیه (یا ترس) بود که وحدت آلمان و واکنش‌ها به آن، می‌تواند انفجاری بشود.

اما وقتی وحدت برقرار شد، که به طور بین‌المللی از طریق موافقتنامه «۲+۴» تأیید و تصویب گردید، فروری (ضرورت) و محوریت این موقعیت از میان رفت. متعاقباً موضوع کلی با عمومی تحلیل امنیت و موضوعات سیاست‌گذاری اروپا، روی بازبودن طاقت‌فرسا یا غیرقابل تحمل این موقعیت متمرکز شد. آن قدر تحولات غیرمنتظره رخ داد که اکنون هیچ تحول یا توسعه احتمالی‌ای را نمی‌توان استثناء کرد. مهارها از بین رفته‌اند. استعاره‌های معماری و صحبت دائمی از نهادها یک اشتیاق یا میل وافر برای قطعیت، برای ساختارها و برای پیش‌بینی‌پذیری آشکار می‌سازند.

به علاوه، در چنین موقعیتی، بار بر این بود که هیچ نهادی نباید خاتمه یابد، حتی اگر غیرضروری به نظر برسد؛ در واقع، در آنجا یک فرضیه فراگیر و عمومی ظاهر شد مبنی بر اینکه یک «کسری» نهادها و ساختارها و بی‌ثباتی و پیش‌بینی‌ناپذیری زیادی وجود دارد. در نتیجه، دستور کار پنهانی «امنیت» به مسدود کردن انتخاب‌ها تبدیل شد!

## امنیت زیست‌محیطی

در سال‌های اخیر، بحث از فرسایش زیست‌محیطی به عنوان یک مسأله امنیتی، به طور فزاینده‌ای معمول شده است. فعالان زیست‌محیطی، تنها کسانی نیستند که از این شعار استفاده می‌کنند؛ به نظر می‌رسد نخبگان و دستگاه‌های امنیتی نیز پذیرای این ایده شده‌اند. اما، آیا این معنای قابل فهمی

دارد یا خیر؟ استدلال من این است که اگر ما از منطقی که در بالا مطرح شد پیروی کنیم باید گفت که «نه!».

در طی دهه ۱۹۸۰، هر ایده‌ای درباره «جنبه‌های غیر نظامی امنیت» متکفل ایجاد تردیدها و بدگمانی هیأت حاکمه بود. توالی استدلال زیر، با توجیهاتی، برای نخبگان امنیتی تهدید آمیز به نظر رسید:

۱. امنیت یک مفهوم وسیع است و بنابراین از لحاظ امنیتی چیزهای زیادی تهدید آمیز هستند؛

۲. یک دیدگاه وسیع‌تر، یک توزیع منافع متمایل به نگرانی‌های نظامی وجود خواهد داشت؛

۳. این سوگیری فقط برای بخش محدودی از تهدیدات امنیتی، آن‌طور که در این مفاد وسیع تعریف می‌شوند، مناسب است.

دستیابی به چنین مفهوم وسیعی و حذف تخصیص جانبدارانه منابع، به طور کاملاً واضح به وسیله نخبگان به عنوان تهدیدی برای امتیازات ویژه آنها در قلمرو امنیت دیده شده است. اما، به دنبال حوادث سال ۱۹۸۹، دستگاه‌های امنیتی شروع به استقبال از ایده چنین بدیل‌هایی به عنوان یک وسیله حفظ مناسبت اجتماعی خود و همچنین فراهم آوردن شغل‌هایی برای تحلیل‌گران «مطالعات امنیتی» و «مطالعات استراتژیک» کردند. به عنوان مثال، در اواخر سال ۱۹۸۹، یک شماره ویژه فصلنامه «بقاء»<sup>۱</sup>، مجله مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک، که معمولاً یک معرف خوب اندیشه امنیتی غربی، یعنی اندیشه متعارف و جریان اصلی بوده است، به «جنبه‌های غیر نظامی استراتژی» پرداخت. مقالات این مجله به بررسی انواع محتمل تهدید - اقتصادی، زیست‌محیطی، مهاجرت و مواد مخدر - در جستجو برای مشکلات امنیتی جدید برای جایگزین کردن انواع قدیمی پرداختند. انگاره‌های امنیت زیست‌محیطی در سطح سیاسی نیز پدیدار شدند. مثلاً جیمز بیکر، وزیر خارجه دولت بوش، مشکلات زیست‌محیطی را به عنوان تهدیداتی برای «امنیت شهروندان ما»<sup>(۱۳)</sup> نام برد و در گزارش کمیسیون برانت لند، به نام «آینده مشترک ما»، به طور واضح از مفهوم «امنیت زیست‌محیطی» استفاده شده است.

آنچه برای استدلال‌ها و نظریه‌های طرفدار نوآوری مفهوم «امنیت زیست‌محیطی و بوم‌شناختی» از اهمیت محوری برخوردار است عبارت از پتانسیل بسیج آن است. همان‌طور که بوزان اشاره

<sup>۱</sup>. Survival

می‌کند. مفهوم امنیت ملی یک قدرت عظیم به عنوان یک ابزار بسیج اجتماعی و سیاسی دارد.<sup>۱</sup> بنابراین «دلیل واضح برای قرار دادن موضوعات زیست‌محیطی در دستور کار امنیت عبارت از عظمت تهدیدهای مطرح شده و نیاز به بسیج پاسخ‌های فوری (مبرم) و بی‌سابقه به آنهاست. عنوان امنیت، یک طریق سودمند هم برای حاکی بودن از خطر و هم اولویت دادن است و بدین خاطر به تنهایی احتمال دارد که در جدال‌ها یا مناظرات زیست‌محیطی دوام یابد.»<sup>(۱۴)</sup> اما بسیاری از تحلیل‌گران به دلایلی نسبت به امنیتی کردن محیط زیست هشدار داده‌اند. به عنوان مثال، باری بوزان مخالف طرح محیط زیست به عنوان یک موضوع امنیتی است. استدلال او این است که تهدیدات زیست‌محیطی معمولاً تعمسی و قصدی نیستند. هر چند این امر تهدیدات امنیتی را خارج از قلمرو «خواست و اراده» فرض می‌کند، اما به خودی خود باعث نمی‌شود که تهدیدات فون «غیرجدی یا کمتر جدی» باشند. همان‌طور که پیشتر عنوان کردم، حوزه امنیت حول روابط بین خواسته‌ها یا اراده‌ها<sup>۱</sup> ساخت می‌یابد. حوزه امنیت به طور متعارف درباره تلاش‌های یک اراده برای بی‌اعتنایی یا تجاوز به حاکمیت دیگری و اجبار یا اغوای آن به عدم بروز اراده «خود» در دفاع از حاکمیتش بوده است. به عبارت دیگر، ستیز منفعتی یا ستیز تمایلاتی‌ای که بین بازیگران استراتژیک وجود دارد، آغشته به قصد و تعمد است و این در واقع منطقی بوده که کل موضوع امنیت حول آن چارچوب یافته است. با توجه به بحثی که پیشتر مطرح کردم و در آن تأکید کردم که «امنیت» یک بازتاب یا تجلی احساس یا معنای روزمره، از این واژه نیست، بلکه یک حوزه خاص است که سنن مربوط به خود را دارد. جهش به امنیت زیست‌محیطی بسیار بزرگ‌تر از آنچه می‌شود که در ابتدا ممکن است ظاهر شود.

دوم، ریچارد موس<sup>۲</sup> در انتقادش از انگاره امنیت زیست‌محیطی، عنوان می‌کند که مفهوم «امنیت» معمولاً دلالت بر این دارد که «دفاع» از یک مسأله با موضوع باید به وسیله دولت انجام بگیرد:

جدی‌ترین اشکال تعریف تحول جهانی یا دیگر مسائل و مشکلات زیست‌محیطی به عنوان تهدیدات فراروی امنیت این است که آن نوع پاسخ‌های متمرکز دولتی که به وسیله سازمان‌های دولتی مستقل و قدرتمند داده می‌شود و متناسب با تهدیدات امنیتی است، برای پاسخ به اکثر مسائل و مشکلات زیست‌محیطی، نامتناسب هستند. برای پاسخ به خشونت خارجی سازمان یافته به

<sup>۱</sup> . wills

<sup>۲</sup> . Richard Moss

نهادهای نظامی، امنیتی، اطلاعاتی اجازه داده می شود تا اقدامات لازم برای پاسخ به آن تهدید را به عمل آورند. با همین منطق، در هنگام پاسخ به تهدیدات زیست محیطی، به نظر می رسد که پاسخی که به وسیله نهادهای تنظیمی متمرکز داده می شود، غیر منطقی خواهد بود. متأسفانه، در اکثر موارد، این نوع پاسخ، کارآمدترین و مؤثرترین شیوه پاسخ به مشکلات زیست محیطی، به ویژه آلهایی که ماهیت و کارا کتر جهانی دارند، نیست. (۱۵)

موس در ادامه هشدار می دهد که «عادت به ارائه پاسخ های متمرکز دولتی به تهدیدات امنیتی، تا حد زیادی برای پاسخ کارآمد و مؤثر به مشکلات زیست محیطی جهانی، مضر و نامتناسب است». (۱۶) بر اساس نظر وی، حتی ممکن است این منتج به نظامی سازی مشکلات زیست محیطی نیز بشود. یک هشدار سوم، که نامرتبط با هشدارهای قبلی نیست، عبارت است از گرایش مفهوم امنیت در ایجاد اندیشه و تأمل بر حسب «ما - آنها» که می تواند با منطق ملی گرایی مجسم و درک بشود. (۱۷) دان دیردنی<sup>۱</sup> می نویسد که: «ملت» یک ظرف خالی یا یک لوح سفید نیست که در انتظار آن باشد تا پر شود یا چیزی در آن نوشته شود، بلکه عمیقاً با «جنگ» و انگاره «ما در مقابل آنها» پیوند دارد. البته، سوق دادن جنگ و انگاره «ما در مقابل آنها» به بیرون از ملی گرایی، یک هدف بسیار عالی است. در این مورد، گرایش به انگاره «ما در برابر آنها» و سنت عام فرض وجود منشأ و ریشه تهدیدات در خارج از مرزهای یک کشور و کلاً نشأت گرفتن تهدیدات از خارج، احتمالاً توجه را از منشأ خودی و داخلی مشکلات زیست محیطی دور می کند و به جاهان دیگر سوق می دهد. (۱۸)

سرانجام، این هشدار سیاسی داده می شود که مفهوم امنیت اساساً دارای ماهیت و سرشت دفاعی است، یک مفهوم متمایل به وضع بوجود و دفاع از آنچه «هست» می باشد، هر چند که ضرورتاً در خور دفاع و محافظت نیز نباشد. به طریق متناقضی، این گرایش محافظه کارانه سیاسی نیز منجر به آن شده که بعضی هشدار دهند که «مفهوم امنیت زیست محیطی» می تواند به ابزار خطرناکی برای «چپ توتالیترا» تبدیل شود که ممکن است بر اساس «اشتراک گرایی یا کمونیسم زیست محیطی» قد علم کند. مسلماً این خطر وجود دارد.

این ملاحظات ما را به سؤال کلی تری که پیشتر مطرح کردم بر می گرداند: آیا این ایده خوبی است که تا حد ممکن مسائل را بر حسب امنیت مطرح کنیم؟ آیا چنین استراتژی ای، چشم انداز منفی نظامی سازی اندیشه خود و بررسی مشکلات بر حسب «تهدید - آسیب پذیری - دفاع» را (در

<sup>۱</sup>. Dan Deudney

زمانی که دلایل خوبی برای عدم برخورد با آنها بر اساس این فرمول وجود دارد) نشان نمی‌دهد؟ استفاده از شعار «امنیت زیست‌محیطی» تحریک‌کننده است زیرا این یک شیوه مؤثر بزرگ جلوه دادن مشکلات است. اما، در بلندمدت، اعمال و اقداماتی که از این شعار ناشی می‌شوند ممکن است منجر به یک ساخت اجتماعی نامتناسب از محیط زیست، به عنوان یک مسأله تهدید/دفاع شود. در عوض، سازنده‌تر این است که این مشکل را برحسب یک رابطه اقتصاد-اکولوژی، که در آن تصمیمات واقعاً به هم پیوند دارند، موضوعی کنیم.

کاربرد عنوان «امنیت» صرفاً بیانگر این نیست که یک مسأله، مسأله‌ای امنیتی «است»، بلکه یک انتخاب سیاسی، یعنی، تصمیم به مفهومی کردن یک مسأله به طریقی خاص نیز هست. وقتی یک مسأله یا مشکل «امنیتی» می‌شود، این عمل ما را به یک روش خاص برخورد با آن نیز رهنمون می‌کند: تهدید، دفاع و اغلب راه‌حل‌های دولت‌محور. البته، مسأله دستور کار زیست‌محیطی و مسأله عزان درست برای آن همچنان حل نشده باقی می‌ماند.

یک راه‌حل بدیل این است که ارزش‌های در حال ظهور زیست‌محیط‌گرایی را به عنوان ایجادکننده شالوده اخلاقی مربوط به خود مورد نظر قرار دهیم. به عنوان مثال، بوزان، به عنوان شالوده‌ای برای خوشبینی خود، اظهار می‌کند که چنین ارزش‌هایی اکنون به عنوان هنجارهای جدید جمعه بین‌المللی در حال ظهور هستند.

دیوینی از آگاهی اکولوژیکی صحبت می‌کند که با یک دسته «ارزش‌ها و ماده‌های قوی و آرزوها و آمال انسانی بنیادی» پیوند یافته و استدلال می‌کند که اینها، و نه منطق امنیتی واپس‌گرا، باید شالوده پاسخ به مسأله محیط‌زیست بشوند.<sup>(۱۹)</sup>

بوزان، موس و افراد دیگری که مفهوم «امنیت زیست‌محیطی» و کاربرد آن را مورد تحلیل قرار داده‌اند، پیشنهاد می‌کنند که مسائل و مشکلات زیست‌محیطی به عنوان بخشی از حوزه اقتصادی مورد برخورد قرار گیرند. براساس نظر بوزان، عنوان امنیت «یک راه‌حل است»، اما وی راه دیگری را ترجیح می‌دهد: «شناخت موضوعات زیست‌محیطی به عنوان بخشی از دستور کار اقتصادی».

مزیت این روش این است که «این موضوع را در محور اقدام و عملی قرار می‌دهد که بسیار متناسب با آن است. در درازمدت، بهتر این است که قانون‌گذاران، مصرف‌کنندگان، مشتریان، اقتصاددانان و متصدبان مالیات‌بندی، هزینه‌های زیست‌محیطی را در فعالیت‌های خود مد نظر قرار دهند، تا اینکه به دولت اختیارات اضطراری مربوط به زمان جنگ را بدهند. باید گفت که

تهدیدات فرایندگونه را با راه‌حل‌های فرایندگونه اقتصاد بهتر می‌توان پاسخ داد تا با راه‌حل‌های دولتی مبتنی بر منطق امنیتی» (۲۰)

## امنیت اجتماعی

در طی چند دهه گذشته، علانیه و توجه به مفهوم «امنیت اجتماعی» به ویژه در اروپا بسط و گسترش یافته است. اما، اگر بخش اجتماعی به طریقی غیرظریف و غیرپیشرفته «امنیتی شود» نتایج آن می‌تواند برای مشروعیت بخشی به استدلال‌هایی که از یک طرف، خواستار تعریف مهاجران و پناهندگان به عنوان مسأله و مشکل امنیتی هستند و از طرف دیگر، همگرایی اروپا را به عنوان یک تهدید امنیتی ملی مطرح می‌کند، مورد استفاده قرار گیرد. برعکس، «امنیت اجتماعی» می‌تواند به عنوان یک تلاش عبث در این جهت پایا بماند که به مردمی که احساس ناامنی می‌کنند بگوییم که آنها واقعاً نباید احساس ناامنی کنند.

به طور سیستماتیک‌تر، واژه «امنیت اجتماعی» در رابطه با سه دیدگاهی که تاکنون مورد بحث قرار دادیم - دیدگاه سنتی دولت‌محور، دیدگاه انتقادی مفاهیم امنیتی وسیع‌تر و رویکرد فعل کلامی - چه معنایی دارد؟

اول، در دیدگاه سنتی دولت‌محور، «امنیت اجتماعی» می‌تواند به معنای ایمن‌سازی دولت در مقابل «جامعه» و در مقابل انواع موقعیت‌هایی که یک دولت ممکن است در نتیجه واگرایی یا مخالفت جامعه‌اش با آن دچار بی‌ثباتی شود، معنی دهد. به علاوه، برای جامعه‌ای که فاقد یک دولت است یا یک اقلیت در داخل یک کشور (دولت) است، تقویتش ممکن است توسط دولت به عنوان یک مشکل امنیتی دیده شود.

دوم، رویکرد متعارف - انتقادی گستراندن حیطه دلالتی مفهوم امنیت احتمالاً وارد این بحث می‌شود که آیا، به عنوان مثال، مهاجران و پناهندگان واقعاً یک مسأله یا مشکل امنیتی برای دولت مطرح می‌کنند یا خیر؟

سوم، رویکردی که من در بالا مطرح کردم اشاره به مطالعه مکانیزم‌هایی دارد که منجر به امنیتی کردن بعضی موضوعات مربوط به هویت می‌شود، به ویژه اینکه چه زمانی و چگونه این مسائل یا مشکلات توسط جامعه بر حسب امنیت بررسی می‌شوند. یک چنین رویکردی دلالت بر این دارد که ما باید نگرانی‌های مربوط به هویت را جدی بگیریم، اما همچنین باید آثار و نتایج خاص و اغلب مشکل‌زای برخورد با آنها بر حسب امنیت و قرار دادن آنها در چارچوب موضوعات «امنیتی» را مورد مطالعه قرار دهیم. همچنین باید به احتمالات برخورد با این مسائل و

مشکلات از منظر غیر امنیتی، یعنی جدی گرفتن مسائل، اما غیر امنیتی محسوب کردن آنها توجه کرد. این رویکرد اذعان می‌کند که یک سری فرایندهای اجتماعی در جریان هستند که به واسطه آنها جوامع شروع به موضعی کردن «خود» به عنوان عامل‌های امنیتی‌ای که مورد تهدید هستند، کرده‌اند. این فرایند ساخت اجتماعی را می‌توان مورد مطالعه قرار داد و کیفیت امنیتی این پدیده را درک کرد، بدون مشروعیت بخشی واقعی آن. بارویکرد «حداکثر امنیت ممکن»، برخورد با این مسأله دشوار است: یا باید چنین موضوعاتی را به عنوان موضوعات غیر امنیتی اعلام کنیم (که ممکن است برداشت ما غلط باشد)، یا اینکه به فرایند امنیتی کردن کشیده می‌شویم.

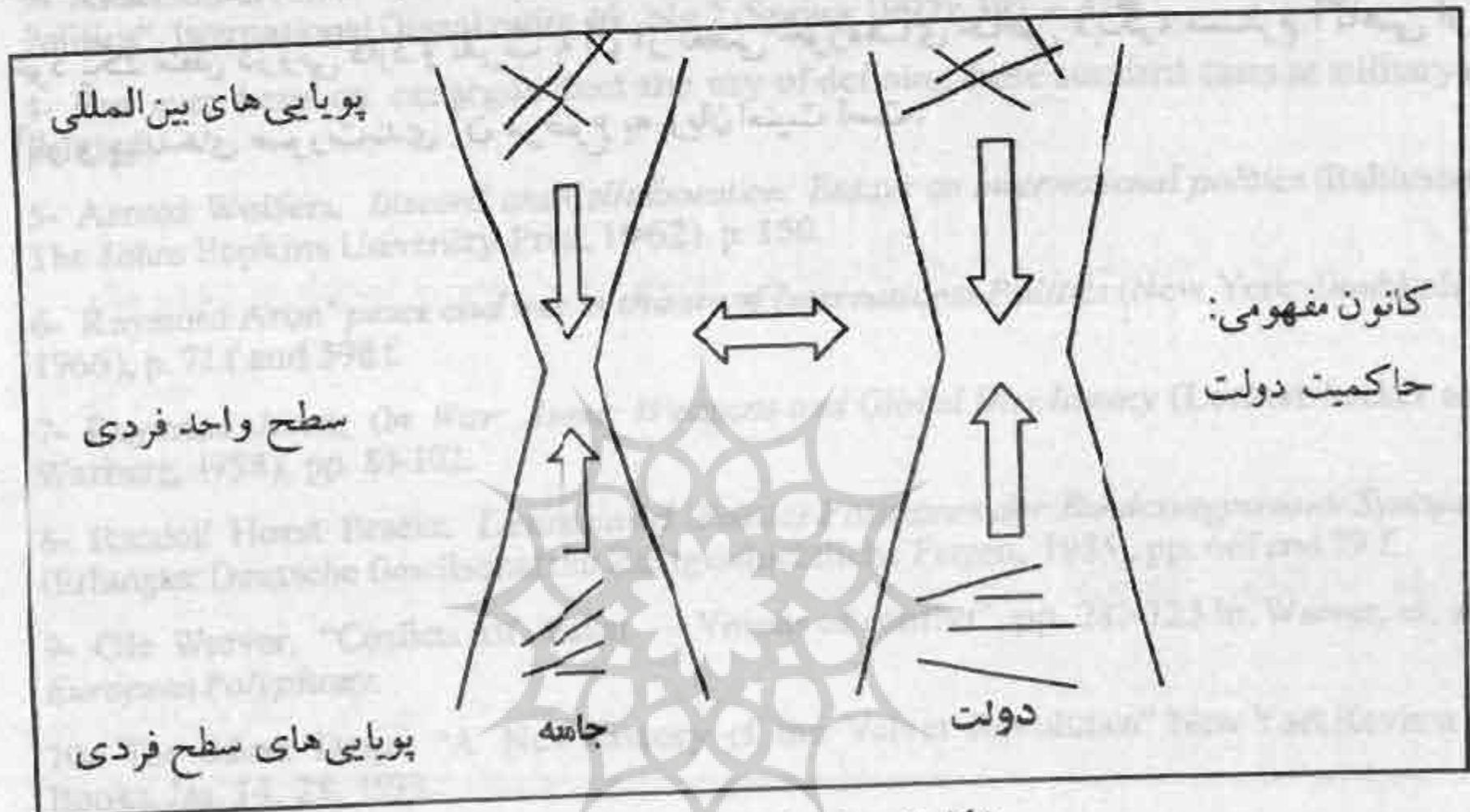
پس واژه‌ای مثل «امنیت اجتماعی» چه معنایی می‌تواند بدهد؟ امنیت جوامع به طور نزدیکی با امنیت سیاسی پیوند دارد، اما با این وجود مجزا از آن است. امنیت سیاسی به ثبات سازمانی کشورها، نظام‌های دولت و ایدئولوژی‌هایی که به دولت‌ها و حکومت‌ها مشروعیت می‌بخشد مربوط است. در جهان امروز، مرزهای دولت و جامعه به ندرت قرینه و متناظر بر هم هستند. بنابراین، کلید تقرب به جامعه دربرگیرنده آن ایده‌ها و کردارهایی است که افراد را به عنوان اعضای یک گروه اجتماعی معرفی می‌کند. جامعه درباره «هویت» و «ذهنیت فردی» اجتماعات و آن افرادی است که خود را به عنوان «اعضای» یک اجتماع یا جامعه خاص می‌شناسد. «جامعه» ضرورتاً بیش از جمع بخشهایش است (یعنی، قابل تقلیل به افراد نیست). بنابراین، تحلیل ما از امنیت اجتماعی بر اساس برداشت دورکیمی از جامعه به عنوان یک پدیده مجزا استوار است.

مسلماً، در داخل حوزه امنیت، از بخش‌های مختلف و متعدد صحبت می‌شود، اما این مفهوم غالباً دولت را به عنوان «ایزده مرجع» مطرح می‌کند. این امر باعث می‌شود که «امنیت اجتماعی» به عنوان امنیت یک دولت در مقابل جامعه یا جوامع شکل داده‌اش - جامعه‌ای که دولت آن را نمایندگی می‌کند - درک و فهم شود که در واقع آن چیزی نیست که ما می‌خواهیم. بنابراین من و همکارانم پیشنهاد «مفهومی سازی مجدد» حوزه امنیت بر حسب یک دوگانگی امنیت دولت و امنیت اجتماعی را ارائه داده‌ایم. امنیت دولت دربرگیرنده «حاکمیت» به عنوان «معیار نهایی خود» است، اما امنیت اجتماعی دربرگیرنده «هویت» است. هر دو کاربرد، دلالت بر بقاء دارند. یک دولتی که حاکمیت خود را از دست می‌دهد، دیگر به عنوان یک دولت دوام نمی‌آورد؛ یک جامعه‌ای که «هویتش» را از دست می‌دهد دیگر قادر نخواهد بود که به طور قائم بالذات ادامه حیات دهد. بنابراین، در سطح دسته‌جمعی بین فرد و اجتماع، دو مرکز سازمان‌دهنده برای مفهوم امنیت وجود دارد: دولت و جامعه. در سطح ثانویه، به طریقی که در شکل به تصویر کشیده شد،



سطوح «فردی» و «بین‌المللی» نیز وجود دارند که بر امنیت ملی یا امنیت دولت و نیز امنیت اجتماعی تأثیر می‌گذارند (نگاه کنید به شکل ۲).

علت عمیق‌تر این دوگانگی می‌تواند گرایش به تجزیه نظام کشوری مدرن در نتیجه پخش و اشاعه اقتدار سیاسی در میان سطوح مختلف باشد. وقتی که اقتدارهای هم‌پوش ظهور کردند، این فرایند شروع به تخریب دولت «سرزمینی»، مستقل و دارای حاکمیت کرد.



شکل ۲: مدل ساعت شنی اصلاح‌شده

این تحول، بیانگر اهمیت و برجستگی فزاینده «امنیت یا ناامنی اجتماعی» یعنی موقعیت‌هایی که در آن گروه‌های مهمی در یک جامعه احساس تهدید می‌کنند، احساس می‌کنند هویت آنها به وسیله مهاجرت، همگرایی یا امپریالیزم فرهنگی در خطر است و تلاش می‌کنند تا از خود دفاع کنند. در گذشته، هرگاه ملتی یا فرهنگی بدین شیوه‌ها احساس تهدید می‌کرد، می‌توانست از دولت‌ش بخواهد تا به طور مقتضی بدان پاسخ دهد. با کدر شدن مرزها، به نظر می‌رسد که این امر دیگر امکان‌پذیر نیست. اما می‌توان تهدیدات هویتی یا فرهنگی را با تقویت هویت و فرهنگ پاسخ داد.

در این مقاله، من روی موضوعات «امنیتی کردن» و «غیر امنیتی کردن» متمرکز شدم و تلاش کردم تا اهمیت، معنا و پیامد انتقال یک موضوع یا رخداد به حوزه امنیت و از آن روی، مفصل‌بندی و صورت‌بندی آن به عنوان یک «موضوع امنیتی» را نشان دهم. در سراسر این مقاله، تلاش من این بود تا مزیت یک رویکرد «جزئی» و فرایند‌گرا به این موضوع، که تکیه آن بر

ساخت پدیده‌های «امنیتی» است و نشان دهم. به نظر من، این رویکرد، از تبدیل امنیت به یک «چیز» اجتناب می‌کند. اما محور استدلال من این است که صحبت از «امنیت» ضرورتاً به معنای صحبت کردن با یک لحن پُر شدت و جدت نیست، بلکه تا حدی پیچیده‌تر از آن است: «امنیت» یک حرکت خاص است که متضمن پیامدهایی است که در برگیرنده خطراتی نیز می‌باشند. واقعیت این است که «امنیت» برای خود یک مطلق درونی دارد و تقرب به آن از بعضی حوزه‌های خاص دیگر، مستلزم آگاهی از آثار و پیامدهای صورت‌بندی آن موضوع به زبان امنیت است.



روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

امنیت اجتماعی بر اساس برداشتهای مختلف از مفهوم امنیت تعریف شده است. در حالی که برخی از محققان امنیت را به معنای نبود تهدید تعریف می‌کنند، برخی دیگر آن را به معنای توانایی مقابله با تهدیدها می‌دانند. این تعاریف گوناگون نشان می‌دهد که مفهوم امنیت بسیار پیچیده و چندوجهی است. در این مقاله، به بررسی مفهوم امنیت از دیدگاه فلسفی و اجتماعی پرداخته می‌شود. همچنین به این سوال پرداخته می‌شود که چگونه می‌توان امنیت را در جامعه نهادینه کرد و از تهدیدات احتمالی جلوگیری کرد. در ادامه، به بررسی نقش مدیریت بحران در تأمین امنیت ملی و اجتماعی پرداخته می‌شود. در نهایت، به این نتیجه می‌رسیم که امنیت یک مفهوم پویا و متغیر است که نیازمند توجه مستمر و برنامه‌ریزی دقیق است.

## پی‌نوشت‌ها

- 1- Ole Waever, *Security, The Speech Act: Analysing The politics of a word*, Copenhagen: Center for peace and conflict Research, Working Paper. No. 1989/19.
- 2- Jan Oberg "At Sikre Udvikling og Udvikle Sikkerhed", Copenhagen: Vindrose, 1983
- 3- Alexander Wendt "Anarchy is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics", *International Organization* 46. No.2 (Spring 1992): 391 – 426.
- 4- But even here one can argue about the way of defining these standard cases as military or political.
- 5- Arnold Wolfers, *Discord and Collaboration: Essays on International politics* (Baltimore: The Johns Hopkins University Press, 1962). p. 150.
- 6- Raymond Aron' *peace and war: A theory of International Politics* (New York: Doubleday, 1966), p. 72 f and 598 f.
- 7- Raymond Aron, *On War: Atomic Weapons and Global Diplomacy* (London: Secker and Warburg, 1958), pp. 80-102.
- 8- Raudolf Horst Brocke, *Deutschland Politics Pcsitionen der Bundestagparteien Synopse*, (Erlangen: Deutsche Gesellschaft fur Zeitgeschichtliche Fargen. 1985), pp. 66f and 79 f
- 9- Ole Waever, "Conficts of Vision – Visions of conflict", pp. 283-325 in: Waever, et. al., *European Polyphony*.
- 10- The Odore Draper "A New History of the Velvet Revolution" *New York Review of Books*, Jan, 14, 28, 1993.
- 11- Ole Waever, *Security, the speech Act*, pp. 45f.
- 12- Ole Waever, "Three Competing Europe: German, French, Russian", *International Affairs* 66. No.3 (Jaly 1990): 477-493.
- 13- Secetary Barker, "Diplomacy For the Environment" Address Before the National Governors Association, February 26, 1990, washington D.C.
- 14- Barry Buzan, "Environment as a security Issue" In: paul Painchaud, ed., *Geopolitical perspectives on Environmental Security*, (Chier du GERPE, No. 92-O5, pp. 1 and 24 f.
- 15- Moss, "Environmental Security", p.24.
- 16- Ibid, p.32.
- 17- Ibid, p.21.
- 18- Ibid, p.32.
- 19- Deudney, "The Case Against Environmental Degradation...", p.469.
- 20- Buzan, "Environment as a Security Issue", P.25.